

کاربانی

پژوهش، مستندسازی و بررسی مردم‌شناختی
پوشاک و پارچه‌های سنتی زرتشتیان ایران
"هویت و پوشش"

فرشاد سلامتی - کتابیون مزداپور

شیرین مزداپور - آذر میدخت مزداپور

سرشناسه	: سلاستی، فرشاد، ۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیدآور	: کاربافی "پژوهش، مستندسازی و بررسی مردم‌شناختی پوشاک و پارچه‌های سنتی زرتشتیان ایران هویت و پوشش" / فرشاد سلامتی، کتابون مزداپور با همکاری شیرین مزداپور، آذرمدیخت مزداپور.
مشخصات نشر	: تهران، نشر برسم ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۳۹ ص. مصور (رنگی)
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸-۵۹-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: واژه‌نامه.
یادداشت	: کتبه‌نامه: ص. ۲۵۸-۲۵۹.
عنوان دیگر	: پژوهش، مستندسازی و بررسی مردم‌شناختی پوشاک و پارچه‌های سنتی زرتشتیان ایران "هویت و پوشش"
موضوع	: کاربافی-ایران Karbafy-- Iran * نساجی-ایران Textile indutry-- Iran زرتشتیان-پوشاک Zoroastrians-- Clothing
شناسه افزوده	: مزداپور، کتابون، ۱۳۲۲-
شناسه افزوده	: مزداپور، شیرین، ۱۳۶۴-
شناسه افزوده	: مزداپوره آذرمدیخت، ۹۵۴۳۲۶
شماره کتابشناسی ملی	: فیبا
اطلاعات رکورد کتابشناسی	

کاربافی پژوهش، مستندسازی و بررسی مردم‌شناختی پوشاک و پارچه‌های سنتی زرتشتیان ایران "هویت و پوشش"

- نویسندگان: فرشاد سلامتی، کتابون مزداپور، شیرین مزداپور، آذرمدیخت مزداپور
- ناشر: نشر برسم
- صفحه‌آرایی و طراحی جلد: هوخ تبارسی
- تایپ و ویرایش: مرضیه کاظمی
- چاپ نخست: بهار-۱۴۰۳
- شمارگان: ۴۰۰ نسخه

برسم
نشر برسم

آدرس: اندیشه، فاز ۵، خیابان بهشتی، مجتمع الهیه
بلوک ۰۴ واحد ۸
تلفن: ۷۷۲۰۷۰۹۴ همراه: ۹۱۹۳۳۹۰۳۳۴

نشر برسم

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ تومان

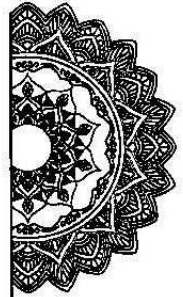
کلیه حقوق و امتیازات کتاب محفوظ است.

ISBN: 9786227138597

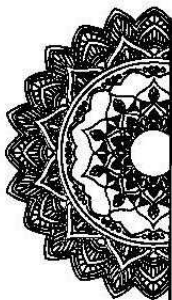


9 786227 138597

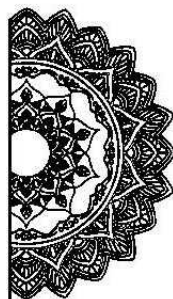
فهرست



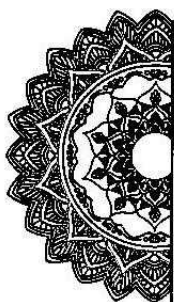
۸	مقدمه
۱۰	سرسخن
۱۲	پیش‌گفتار
۳۱	• فصل یکم: روش کار
۳۳	(۱) روش کار
۳۴	(۱-۱) جستجو در میدان کار
۳۷	(۱-۲) افول صنعتی دیرپای
۴۳	(۱-۳) فرهنگ و کاربافی
۴۶	(۱-۴) دیگر انواع پارچه‌بافی
۴۶	(۱) ترمه‌بافی
۴۷	(۲) چادر شب‌بافی
۴۸	(۳) دارایی‌بافی
۴۹	• فصل دوم: دانستاران و بافندگان
۵۱	(۲) دانستاران و بافندگان
۵۲	(۲-۱) آگاهی و اطلاع
۵۸	(۲-۲) دانستاران
۷۳	(۲-۳) بافندگان
۷۷	• فصل سوم: نمای دوری از روند تولید و مصرف
۷۷	(۳) نمای دوری از روند تولید و مصرف
۷۸	(۳-۱) تولید
۸۱	(۳-۲) کشاورزی و کاشت پنبه
۸۴	(۳-۳) محصولات و موارد مصرف
۸۹	(۳-۴) کاربرد
۹۰	(۳-۴-۱) شمد و پوشاک
۹۱	(۳-۴-۱-۱) پوشاک زنانه



- (۱) مَکنا ۹۲
- (۲) شوال ۹۴
- (۳) پیراهن ۹۶
- (۴) لچک ۹۸
- (۵) سایه کوبی ۱۰۰
- (۶) چارقد ۱۰۱
- (۷) سدره و کشتی ۱۰۳
- (۸) سرپوش یا جُل تَگ سر ۱۰۵
- (۹) دستار یا چادرشب برای سر ۱۰۵
- ۱-۲-۳ پوشاک مردانه و شمد ۱۰۷
- (۱) دستار و چادرشب برای سر ۱۰۸
- (۲) پاجامه ۱۰۹
- (۳) پیراهن مردانه ۱۱۰
- ۱-۳-۳ پوشاک بچه گانه ۱۱۲
- ۲-۳-۴ شمد در کاربردهای دبیرینه ۱۱۳
- (۱) دارودان ۱۱۵
- (۲) انواع چادرشب ۱۱۵
- (۳) سفره لُرک و کاربرد آیینی شمد ۱۱۶
- (۴) سفره ۱۱۶
- (۵) روانداز و رختخواب پیچ ۱۱۷
- (۶) کیسه و دولگ ۱۱۸
- (۷) دستمال ۱۱۹
- (۸) حوله دست ۱۲۰
- (۹) رویه رختخواب و متکا ۱۲۰
- فصل چهارم: ابزارها و مراحل تولید ۱۲۳
- (۴) ابزارها و مراحل تولید ۱۲۵
- ۴-۱ مصالح و ابزارهای منفرد ۱۱۵
- ۴-۱-۱ آشنائی با مراحل تهیه نخ و تولید پارچه ۱۲۵
- (۱) جامه های پشمین ۱۲۵
- ۴-۱-۲ آماده سازی پنبه ۱۲۹



۱۳۰	۴-۲ رسیدن
۱۳۰	۴-۲-۱ دوک نخ‌ریسی
۱۳۲	۴-۲-۲ چرخ نخ‌ریسی
۱۳۴	۴-۳ رنگ کردن نخ
۱۳۴	۴-۳-۱ رنگ‌های طبیعی
۱۳۸	۴-۳-۲ رنگ‌های مصنوعی
۱۳۹	۴-۳-۳ شیوه رنگ‌آمیزی نخ
۱۴۱	۴-۴ بافتن
۱۴۳	۴-۴-۱ جدا کردن پارچه بافته از دستگاه
۱۴۴	۴-۴-۲ آماده‌سازی نخ برای پارچه‌بافی (شوز کردن)
۱۴۵	۴-۵ آماده‌سازی کارگاه کاربافی
۱۴۵	۴-۵-۱ تار پارچه
۱۴۷	۴-۵-۲ پود پارچه
۱۴۷	۴-۶ تنیدن
۱۴۹	۴-۷ پوریز کردن
۱۵۳	• فصل پنجم: دستگاه کاربافی و بخش‌های آن
۱۵۵	۵ دستگاه کاربافی و بخش‌های آن
۱۵۶	۵-۱ بخش‌های مختلف دستگاه «کاروچاله»
۱۵۷	۵-۱-۱ چاله
۱۵۸	۵-۱-۲ هالمی و پایه‌های آن
۱۶۲	۵-۱-۳ دفتین
۱۶۴	۵-۱-۴ شانه
۱۶۶	۵-۱-۵ متید یا متی
۱۶۷	۵-۱-۶ گُرس یا گُرت
۱۷۱	۵-۱-۷ په‌کش
۱۷۲	۵-۱-۸ تَزرِیج
۱۷۳	۵-۱-۹ پازافشان یا پادافشار
۱۷۴	۵-۱-۱۰ تیرک افقی کوچک
۱۷۵	۵-۱-۱۱ تیرک‌های افقی بلند
۱۷۶	۵-۱-۱۲ کَلیه یا کَلی



۱۷۹	۵-۲) ابزارهای منفرد
۱۸۰	۵-۲-۱) ابزارهای تنیدن کار
۱۸۰	۵-۲-۲) ماکو
۱۸۲	۵-۲-۳) ماسوره
۱۸۳	۵-۲-۴) چرخ ماسوره پُرکن
۱۸۳	۵-۲-۵) چرخ و پلک
۱۸۴	۵-۳) اتصال و طرز استقرار کارگاه
۱۸۵	۵-۴) بافنده در کار بافتن
۱۸۸	۵-۵) دیگرسان گشتن و بازماندن
۱۹۱	• فصل ششم: بافندگان و منزلت اجتماعی
۱۹۳	۶) بافندگان و منزلت اجتماعی
۱۹۳	۶-۱) تولیدگران مؤنث
۱۹۷	۶-۲) بافندگی و شرایط کار
۱۹۸	۶-۳) فرهنگ و کربافی
۲۰۷	۶-۴) دگرگونی زمانه
۲۰۹	• فصل هفتم: بازآرایی و کاربرد نوین
۲۱۱	۷) بازآرایی و کاربرد نوین
۲۱۲	۷-۱) زنده گردانی و کسب درآمد
۲۱۴	۷-۲) استفاده نمادین در گردشگری
۲۱۵	۷-۳) نمایشگاه
۲۱۶	۷-۴) نوگردانی ابزارهای تولید
۲۱۸	۷-۵) کاربرد طرح قدیمی در صنعت جدید
۲۲۴	۷-۶) بازگشت به کاربرد سنتی
۲۲۵	۷-۷) بهره‌گیری آینده از صنعت کربافی
۲۲۷	نمایه
۲۳۳	جدول حروف برای آوانگاری واژه‌ها
۲۳۵	کتابنامه
۲۳۷	چکیده انگلیسی

مقدمه

در ابتدا طرح کتاب پیش رو، پژوهشی به درخواست بخش مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، با عنوان «کاروچاله» آغاز گردید. با توجه به نیاز جامعه امروز به جمع‌آوری پیشینه فرهنگی و هنری در قالب فرهنگ ناملموس و بخش اجرایی که این هنر دیرینه دارد، این تحقیق به واقع نخستین کار پژوهشی در این زمینه است. عنوان «کاروچاله» از دو بخش تشکیل شده است، بخش «کار» که همان انجام فعالیتی است که در این پژوهش تولید صنعت و از اولین نیازهای انسان بوده و همان تولید پارچه است. تولید پارچه از زمانی که انسان نیاز به تن‌پوش را احساس کرد آغاز شد؛ تن‌پوش‌های ابتدایی با ساده‌ترین مواد اولیه تهیه می‌شدند. «چاله» در زبان دری و نزدیک به گویش یزدی به مفهوم حفره‌ای در زمین است که به صورت دست‌کن و در موقعیت خاصی، در منازل قدیمی ایجاد می‌شده و شاید بیشتر از یک چاله برای کار همزمان می‌کنند.

چاله برای نشستن بانوان برای بافتن و تولید پارچه و در ضمن محل نصب دستگاه کاربافی که مجموعه قطعات چوبی بوده است. دستگاه کاربافی گاهی به وسیله رشته‌های نخ و گاهی نیز با قطعه‌های چوبی، میخ چوبی، به یکدیگر متصل می‌شدند. تجمیع کاروچاله صنعتی را به وجود آورده است که حاصل آن تولید پارچه است. در فرآیند تولید پارچه به روش سنتی کاروچاله، گاه از ساده‌ترین شکل ممکن یعنی نوعی نخ ساده و سپید در تاروپود پارچه استفاده می‌شد. گاه نیز از نخ‌های رنگی تاروپود و تولید نقش و رنگ‌های بسیار زیبا در قالب خطوط عمود بر یکدیگر و اشکال هندسی استفاده می‌شد که به گل پارچه معروف بود.

پروردگار را سپاسگزاریم که در زمان تحقیقات میدانی بسیاری از بزرگ بانوان ایران

کاربافی

زمین، ما را راهنما بودند. در مسیر این پژوهش بسیار از ایشان آموختیم و شاد باش می‌فرستیم به روان درگذشتگان این صنعت کهن و برای شادی روح کلیه درگذشتگان خاک پاک ایران زمین آرزوی بهشت برین و آرامش ابدی داریم.

از سرکار خانم مرضیه کاظمی که در حروف‌چینی و آماده‌سازی کتاب با بزرگواری و دقت کم نظیری ما را یاری نمودند و سرکار خانم دیناز دهنادی و نیز انتشارات برسم که چاپ و نشر این وجیزه را میسر کردند، کمال سپاسگزاری را دارم.

ایدون باد

فرشاد سلامتی

www.ketab.ir

سر سخن

کتابی که در دست دارید، پژوهشی ناتمام است که به صنعت خانگی موسوم به «کاربافی» می‌پردازد. «کاربافی»، اصطلاح قدیمی یزدی است که بر پارچه‌بافی و بافندگی خانگی پارچه اطلاق می‌شده است. واژه «صنعت» هم برگرفته است از کتاب مستطاب قابوسنامه، که مثلاً در آن می‌آید: «صناعت دبیری». کاربافی را نمی‌شود «صنعت» نامید و گفت «صنعت کاربافی»، اما در عین حال، چیزی را می‌سازد و به بار می‌آورد، و منسوجاتی تولید می‌کند، یا باید گفت «می‌کرده است»، و نیز به امید پروردگار، «خواهد کرد» و «خواهد ساخت»، و کار آینده «خواهد بافت»، که این محصولات قابل استفاده در زندگانی است. بافتن پارچه در خانه، و طرزها و طرح‌های آن و نیز ابزارهایش به‌ویژه یادبود و یادگارهای گرانقدر از تلاشی است بویا که هزاران سال، نسل‌های متمادی به آن دست یازیده است، و اینک این صنعت، و همه متعلقات آن در خطر نابودی تام و کامل افتاده است.

نه سخن گفتن درباره پیشینه پارچه‌بافی در این مختصر می‌گنجد، و نه سیری از تحولات جامه و پوشاک، و یا کاربرد خانگی و یا آیینی این پارچه‌ها در جامعه زرتشتی. نیز قیاس کردن آن با انواع مشابه هم در این بررسی امکان ندارد. در این جا، فقط کوشش بر آن است که با توسل جستن به بازمانده‌های اندک و ناچیزی که از این صنعت بر باد رفته و فراموشیده هنوز در دست است، و نیز یاری گرفتن از یاد و خاطرات مطلعان و «دانستاران» (informants) و نیز عشق و هنر و توانایی بافندگان و «بافتاران»، که خداوند بر نیرومندی و تداوم در کار و قدرت ایشان بیفزایند؛ دورنمایی از این گوشه از حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه به دست داده شود. این تلاش یکی، معطوف است به این آرزومندی که باید تاریخ اجتماعی و فرهنگ ایرانی به کتابت و نوشته درآید تا به یادگار بماند؛ و دیگر آن که از همین طرزها و هنرهای «کهنیک» (archaic) شاید بشود پدیده‌های نوین و کارآمد ساخت و آن‌ها را به کار زد.

بنده، کتابون مزداپور، هرچند که دهنده پیشنهاد برای آغاز کردن و آنگاه به سرانجام رسیدن این کار مقدماتی، و نیز سپس در آخر کار، تنظیم کننده و نویسنده این اثر بوده است، اما کار اصلی در این تحقیق را همیاران و اعضای گروه ما انجام داده اند. آقای مهندس فرشاد سلامتی بخش اصلی این پژوهش را عهده دار شده است، البته با همیاری و همکاری همسر خود، شیرین مزداپور. آذرمیدخت مزداپور نیز در این راه به مساعدت و همیاری پرداخته است. شیرین بیشتر در بخش طرح و نقش، و در ابعاد هنری، و آذرمیدخت در مصاحبه ها و کسب اطلاعات عمومی و اخبار شفاهی و اجتماعی کار کرده اند. همچنین دوست گرانقدر، سرکار خانم پروانه پای سروی (فولادی) هم در بخش های مختلفی با گروه ما همیاری و همکاری داشته است. به بیان دیگر، این کار حاصل چند پژوهش و تحقیق و نیز بهره گیری از اطلاعات و آگاهی و اخباری اجتماعی است.

هنگامی که از همیاران و همکاران گروه بگوییم، این فرصت مغتنم است که از خانم مرضیه کاظمی سپاسگزاری کنیم که به ما پیوست تا در تنظیم و بخشیدن شکل نهایی به این نوشتار یاری رساند. همچنین از جناب آقای مهندس سیدمحمد بهشتی که همواره در امر چاپ و نشر این دست کتاب، مشوق و یاور بودند سپاس داری می شود. ناگفته پیدا است که «دانستاران» و «بافندگان» گرانمایه در این کار نقش اصلی دارند. از یکایک ایشان، و نیز عزیزانی که نمونه هایی از این دستباف های قدیمی و دیرینه سال را، و نیز ابزارهای کار، و همچنین اطلاعاتی پراکنده در این باره را در اختیار ما نهادند، سپاسداری می شود. به ویژه سرکار خانم دولت فرودی قاسم آبادی (سلامتی) هدایتگر و راهنمای این کار بوده اند و این نوشته به نوعی با سرپرستی، و مشاورت دائمی با ایشان پدید آمده است. سپاسگزاری از «ممس دولت»، که در فارسی به جای آن می گوئیم: «مادر بزرگ دولت خانم»، بر اعتبار این نوشته خواهد افزود.

از یکایک این بزرگواران سپاسداری و تشکر می شود و آرزو داریم که تندرست باشند با شادکامی و توفیق در کارهای علمی و پژوهشی بزرگ خویش.

کتابون مزداپور

پیش‌گفتار

امروزه روستای رحمت‌آباد بخشی است از شهر یزد. به رحمت‌آباد و نجف‌آباد و چند روستای دیگر اکنون حمیده یا شهر می‌گویند، اما در حدود سال‌های ۱۳۳۵، هنوز رحمت‌آباد با شهر نه تنها فاصله داشت، بلکه در فاصله میان این دو، دهی موسوم به آبشاهی وجود داشت و نیز «پاکنه» (paakana؛ گویش بهدینان: pa-kēna). «پاکنه» را یزدی‌ها به جوی آبی می‌گویند که پله یا زمین شیب‌داری دارد و با پایین رفتن از این شیب، آب قنات در دسترس قرار می‌گیرد؛ یعنی روی آب چاه را باز می‌کرده‌اند تا آب قنات را در دسترس بگذارند. این رسمی قدیمی بوده است که به‌ویژه در بیابان‌های خشک آن مناطق، با خطر تشنگی کشیده، راه حلی نهایی برای دست یافتن به آب پدید می‌آورده است.

در پاکنه آبشاهی، رهگذران تشنه و خر و احیاناً قاطر و شتر، و جانداران تشنه دیگری آب می‌نوشیدند تا بتوانند به پیمودن راه دشوار و دور تا آبادی بعدی ادامه دهند. اما اینک همه چیزها عوض شده است و مثلاً رحمت‌آباد بخشی شده از «شهر»، یعنی «شهر یزد»؛ آب هم سپاس اورمزد، لوله‌کشی شده است و در دسترس و اختیار همگان است برای نوشیدن. این یکی از دستاوردهای شیوه‌های تازه زندگی در این قرن است که با بهره‌برداری از فنون و دانش غربی به آن دست یافته‌ایم، و این ارمغانی است بزرگ و راه‌گشا.

اما یکی از تغییرات دیگری که در همین اوان واقع شده و در طی شصت هفتاد سال گذشته روی داده است، خاموش شدن صدای «تغ‌تغ» بافندگی خانگی است در خانه‌های رحمت‌آباد. در شهر یزد، اغلب خانه‌ها دیوارهایی بیشتر ضخیم و قطور دارند و به این علت، و همچنین به موجب بزرگ‌تر بودن فضای خانه‌ها، صدای بافتن پارچه در خانه، کمتر به گوش می‌رسید. اما باید گفت که هم در «شهر» و هم در دهات، در خانه‌ها پارچه

می‌بافتند، و به اصطلاح «کاربافی» می‌کردند، تا پارچه لازم برای مصرف خانوادگی، و یا حتی فروختن به‌دست آید. دستگاه «کاربافی» چیزی نظیر این بوده است (تصویر شماره ۱). البته همشهری‌های مسلمان هم در خانه پارچه‌بافی می‌کردند و این «صناعت خانگی» در سراسر یزد رایج بود و تولیداتی داشت که به درد زندگانی می‌خورد و نیاز وافر به آن‌ها بود.

از همان سال‌های حدود ۱۳۳۵، دیگر این صداها شنیده و پراکنده در یکایک دهات، و نیز در محله زرتشتیان شهر یزد، به خاموشی گرایید. از آن پس، دیگر صرف نمی‌کرد و به‌صرفه نبود که زنان در خانه پارچه ببافند، و یا به اصطلاح محلی، «کاربافی» کنند. آنگاه بود که بافتن پارچه در خانه متوقف شد. علت تعطیل شدن «کاربافی» و نابودگشتن صنعت پارچه‌بافی در خانه‌ها، رقابت کوبنده و بی‌محابای صنایع مدرن بود با این شیوه‌های سنتی و خانگی پارچه‌بافی.

نخست اجناس وارداتی، که بیشتر از اروپا می‌آمد، به رقابت با این طرز تولید قدیمی برخاسته بود. اما ضربه کاری و نهایی را به «کاربافی» در یزد، تأسیس دو کارخانه بزرگ پارچه‌بافی (کارخانه پارچه‌بافی افشار و کارخانه پارچه‌بافی یزدبافت)، در حدود سال ۱۳۳۵ خورشیدی زد. محصولات این کارخانه‌ها، که البته مشاغل جدید هم ایجاد کردند و فایده و سود بسیار برای کشور داشته‌اند، ارزان‌تر و بیشتر بادوام بود. پس دیگر نه نیازی به کاربافی احساس می‌شد، و نه بافتن پارچه در خانه مقرون به‌صرفه بود. به چنین علتی بود که کارخانه‌ها موجب تعطیلی کاربافی شدند. در نتیجه، نه تنها این هنر و قواعد آن، و نیز شیوه‌های عمل در بافتن پارچه و تولید آن به سرعت رو به فراموشی شتافت، بلکه حتی تولیدات آن هم دیگر بقایی نیافت و از پارچه‌هایی که پیش از آن در خانه تهیه شده بود هم چندان چیزی بر جای نماند و «کاربافی» و تاریخ و زمانه پارچه‌بافی به سر رسید، و سپس تازگی دوران بود که ابزارهای «کاربافی»، و آنگاه پارچه‌های بافته، همگی را به باد فراموشی سپرد.

آنچه را که نخست باید گفت، نام این صنعت و کار خانگی است که به‌خوبی مهارت و هنر را هم می‌طلبد و محتاج است به دانستن فوت‌وفن بسیار، و نیاز به بافنده و سازنده ماهر و خبره دارد. در یزد عموماً به آن «کاربافی» می‌گویند، و نه «پارچه‌بافی»، و یا

«پارچه‌بافی خانگی» یا «پارچه بافتن در خانه». اصطلاح «کاربافی» هم در زبان دری زرتشتی و هم در فارسی یزدی، در هر دو، معمول است.



..... تصویر ۱: تصویری از روزی از دستگاه کاربافی (عکس از فرشاد سلامتی)

فزون‌تر آن که چون در سبک و شیوه و طرز سنتی و قدیمی، بخش اصلی دستگاه بافتن پارچه را بر فراز، و در پیرامون گودالی که اصطلاحاً به آن «چاله» می‌گفتند، کار می‌گذاشتند، و بخش فرودین دستگاه کاربافی را در ته آن، و در سطح پایینی گودالی که عمقی در حدود هفتاد سانتیمتر داشت، قرار می‌دادند و به اصطلاح، آن را «کار» می‌گذاشتند، نام رایج دیگر برای این طرز بافندگی را اصطلاحاً «کار و چاله» (گویش به‌دینان: kar-o-čale، یا فارسی: kaar o čaala/kār-o-čāla) می‌گفتند. می‌شود احتمالاً توجه کرد که چرا نام «کاربافی» (گویش به‌دینان: kar-vapi یا فارسی: kaar-vaapi/kār-vāpi) را بر «کار و چاله» نهاده‌اند و اصلاً چرا واژه «کار» در این نامگذاری به‌کار رفته است، اما پاسخ آن برای نگارنده روشن نیست!

در این گزارش، ضبط واژه‌های تکنیکی در کاربافی و نیز نام ابزارها و تکنیک‌ها بنابر گونه گویشی بافندگان و دانستاران اصلی آمده است. در موارد بسیاری در این نوشتار، گونه‌های دیگری از این واژه‌ها هم ذکر شده است. در بسا جای‌ها، شکل فارسی کلمه، اغلب بیشتر با گونه یزدی آن نیز آورده شده است، مانند دوک و ماسوره. توجه

می‌فرمایید که همین واژه‌های فارسی است که بیشتر برای نهادن عنوان از آن‌ها استفاده شده است. کوشش بر آن است که در پایان کار، در نمایه کتاب نیز فهرستی از این کلمات ذکر گردد.

برای آوانویسی واژه‌های خاص با خط بین‌المللی، از حروفی استفاده شده است که در *واژه‌نامه گویش بهدینان* به کار رفته است. این حروف را پس از بررسی و پژوهش آواشناختی، شادروان دکتر علی‌محمد حق‌شناس، برای نوشتن برگزیده است و نیز شادروان استاد یدالله ثمره در این باب همکاری فرموده است. برای توضیح بیشتر درباره این آوانویسی‌ها لطفاً به مقدمه جلد اول کتاب مراجعه فرمایید. نیز فهرستی در باب قرائت آن‌ها در جدول پایانی کتاب حاضر آورده شده است که برای نگارش فارسی دری امروزه به کار می‌رود، و یا پیشنهاد می‌شود که به کار رود!

پارچه دستباف را اصطلاحاً شَمد (گویش بهدینان: šemad) هم می‌گفتند. «شمد» در برابر چیت، که نام آن از اصل روسی است، و انواع پارچه‌های گران‌بهای ابریشمی و دیگر پارچه‌های بازاری قرار می‌گرفت. این گروه اخیر از انواع پارچه، نام‌های مختلفی داشتند، اما پیراهن شمد به معنای پیراهنی دوخته‌شده از پارچه دستباف و پارچه بافته در خانه بود. خواهد آمد که بخش بزرگی از این پارچه‌های دستباف، مصارفی جز پوشاک نیز داشته است (بخش ۳-۳). دوختن پیراهن زنانه از شمد، از مدت‌ها پیش از رواج افتاده بود. اما برخی از مصارف و کاربرد این پارچه‌های خانگی تا زمانی دراز پس از این‌ها ادامه یافت و از آن‌ها استفاده می‌شد.

در کرمان مدت‌ها پیش از این، کاریافی سنتی زرتشتی و بافتن پارچه در خانه‌ها تعطیل شده بود. در آن‌جا، امروزه کمتر کسی از وجود این صناعت قدیمی در خانه‌ها حتی خبری دارد، و جوانان و پدران و مادران آن‌ها اصلاً چنین چیزی را نشنیده‌اند و به یاد نمی‌آورند. واقعیت این است که زرتشتیان در کرمان، پیش از یزد، به تغییر لباس و جامه دست زدند و قبل از این‌ها تغییر لباس دادند. این تغییر روش جامه‌پوشی را شاید باید پیامد و دستاورد اقدامات پیشگامانی چون ارباب کیخسرو شاهرخ دانست.

تصویر شماره ۲، از آلبوم خانوادگی خانم ناهید نیک‌دین گرفته شده که سخنی چند در معرفی ایشان در بخش دانستاران آمده است.



..... تصویر ۲: پوشاک زرتشتیان کرمان (آلبوم خانوادگی خانم ناهید نیک‌دین)

به هر تقدیر، در سال ۱۳۷۰ خورشیدی، به مناسبت برگزاری سمیناری دانشگاهی و ادبی در این شهر، به کرمان رفته بودیم. کس صاحب‌دل و دلسوزی، در خانه خویش به ما نمونه‌هایی از چرخ نخریسی، و همچنین ابزار بافندگی را نشان داد که به شادروان مادرش، و حتی مادر بزرگش، یا مادر وی تعلق داشت، و این شخص دل‌آگاه و خردمند، در نهایت، دست تنها بود و چاره جز این نداشت که این پادمان‌های بی‌دوام و بی‌پناه، اما ارجمند و سرشار از رازهای انبوه را در زیر زمین خانه سنتی و بزرگ، و خوش‌ساخت ارثی خود گردآوری و نگهداری کند. وی سخت در این تلاش تنها و «دست‌تنها» بود و هیچ یار و یابوری نداشت. امید است که آن گنجینه یکتا را به کسانی سپرده باشد که آن‌ها را در جایی محفوظ نگاه داشته باشند تا به یادگار بماند.

احتمال می‌رود و می‌توان حدس زد که از همان آغاز، قالی‌بافی در کرمان رواج و مقبولیت تام داشته است. به همین جهت هنگامی که همه چیز در آن جا رو به تازه‌گرایی و تازه‌سازی، و تشبه جستن به دنیای جدید غربی نهاد و عزم بر این شد که همه چیز مدرن شود، بافتن پارچه و «شَمَد» را در خانه ترک گفتند، و دختران همراه با تلاش برای دست یافتن به کارهایی مثل آموزگاری و پرستاری، به قالیبافی روی آوردند. به هر تقدیر، وقایع و سیر آن‌ها هرچه باشد، نکته در این حقیقت است که امروزه اثری چندان مشهود و روشن از «کاربافی» در کرمان باقی نمانده است.

عکس‌هایی از زنان زرتشتی کرمانی از حدود سال‌های ۱۳۱۲ در دست است که در آن‌ها زنان همان «سَرجامه» و حجاب سنتی و قدیمی زرتشتی را بر سر دارند که هنوز هم در یزد، به یک تعبیر، پوشیده می‌شود. اما چنان که مشاهده می‌فرمایید، در تصویر شماره ۲، فقط یک زن را با مکنای بینیم که طبعاً می‌شود استنباط کرد که وی کهن‌سال‌تر است، و احتمالاً مادر یا مادربزرگ کسانی است که چارقد بر سر دارند. این گونه چارقد، به همان شکل است که زنان زرتشتی کرمانی تا حدود سال ۱۳۵۰ خورشیدی آن را «بر سر می‌کردند» و می‌پوشیدند. در تصویر شماره ۱۴ همان چارقد را بر سر بانویی می‌بینیم که در آن عکس پیر شده است و چنین به نظر می‌رسد که «سَرجامه» او در تصویر شماره ۲ کتاب، همان پوشش سر برای دختران جوان در حدود سال ۱۳۱۲ بوده است.

پیدا است که جامه و شیوه لباس پوشیدن را به‌خوبی با بافتن و تولید پارچه‌های خانگی می‌توان در ارتباط دانست. بدین معنی که دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی بنیادین در واقع در این صناعت خانگی بی‌گمان تأثیر قاطع داشته است. به بیان دیگر، آن بانوی روان‌شادی که عکس او را در تصویر شماره ۲ می‌بینیم و آن تصویر، خود برگرفته از آلبوم شخصی خانم ناهید نیک‌دین است، یادگاری قدیمی است از دگرگونی پوشش زمانه. در باب عکس و تصاویر جامه در آن دوران‌ها می‌باید گفت که عکاسی هنرمند و پیش‌گام در کرمان، به نام روان‌شاد بهرام مهرام معروف به بهرام عکاس این عکس را در سال ۱۳۱۲ از خانواده پدر همسرش شادروان خداداد نیک‌دین گرفته است، بهرام مهرامی از نخستین کسانی بود که در کرمان به عکاسی پرداخت. با تأسف تمام، مجموعه بزرگ عکس‌هایی را که وی گرفته بود، به‌صورت زوائد و درواقع «آشغال‌خانه» به دور ریختند (با سپاس از دولت خانم ارجمند، و آقای هومن فروری) و این یک نمونه است از آنچه در مورد اشیایی روی داده است که با فرهنگ قدیمی و سنتی جامعه زرتشتی در این دوران پیوند دارد. در ادامه بحث، خواهیم دید که یادگارهای بسیاری از همین دست که به صناعت پارچه‌بافی خانگی زرتشتی باز می‌گردد، هم به باد فراموشی سپرده شده است.

پیشینه بافتن پارچه را در مباحث تاریخی می‌توان دنبال کرد. از ادوار کهن‌تر در یافته‌های باستان‌شناختی و تاریخ کهن، آثاری را درباره پارچه و پوشاک می‌شود پیدا کرد. سپس

نوشته‌های تاریخی در این باره سخن می‌گوید، و مثلاً شاهنامه فردوسی ابداع آن را به طهمورث و جمشید پیشدادی منسوب می‌دارد؛ که نخست طهمورث پیشدادی از پشم میش و بره جامه برای مردم آراست، و سپس جمشید جامه‌های کتانی و ابریشمی را با استفاده از مواد طبیعی اولیه پدید آورد. آمده است که تا پیش از این دوران‌ها جامه مردم از چرم و پوست حیوانات شکار شده تهیه می‌شده است. در زمان کیومرث، نخستین انسان در نوشته‌های پهلوی، که در شاهنامه نخستین شاه است، فردوسی می‌گوید که (شاهنامه، ۱۳۸۲، ص ۱۱):

سر بخت و تختش برآمده به کوه پلنگینه پوشید خود با گروه
از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بُد و نو خورش

سپس در زمان هوشنگ، جانشین کیومرث، جامه‌ها به‌سوی بیشتر پاکیزه و آراسته شدن می‌شتابند (همان، ص ۱۶):

ز پویندگان هرچه مویش نکوشت بکشت و به سرشان بر آهیخت پوست
چو روباه و قاقم، چو سنجاب نرم چهارم سمور است کش موی گرم
بر این گونه از چرم پویندگان پوشید بالای گویندگان

این طهمورث است که پوشیدنی بافته از ریسمن، و نیز فرش و «گسترده» را به جهانیان هدیه می‌کند (همان، ص ۱۷):

پس از پشت میش و بره پشم و موی برید و به رشتن نهادند روی
به کوشش از او کرد پوشش به رای به «گسترده» بد هم او رهنمای

مسلم است که این نظرگاه اساطیری را می‌توان در کنار قالی معروف به «قالی پازیریک» که در سال‌های ۱۳۲۶ الی ۱۳۲۸ خورشیدی توسط سرگئی رودنکو باستان‌شناس روس در محدوده روسیه، در گور یکی از فرمانروایان سکایی کشف شده است، نهاد و اختلافی شگرف را مشاهده کرد. البته گزیری نیست جز آن که پاسخ دهیم که آیا کدامین فاصله زمانی درازی هست میان عهد طهمورث، که به‌ویژه شهریار اساطیری است، تا زمان بافتن قالی پازیریک! روشن آن است که در قرن دوازدهم خورشیدی، بافتن پارچه در

خانه‌های زرتشتیان بخش مهم و اصلی از پارچه‌های ضروری برای استعمال در خانواده را تأمین می‌کرده است. تداوم و زنده ماندن طرح این پارچه‌ها، و همچنین ابزارهای بافت و طرزهای بافتن، و تکنیک و سازوکار پارچه‌بافی سنتی را می‌باید مهم‌ترین شاهد بر قدمت این صنعت و وجود داشتن آن در قرون پیشین شمرد. حتی می‌توان پنداشت که شاید دو نفر بافنده، که اینک هنوز همت بر این کار بی‌مزد و موجب گماشته‌اند، در «چاله‌های کاربافی» خود، دنباله «پوریز کرده» همان (۷-۴) «کاری را می‌بافند»، که قرن‌ها پیش بافتن آن‌ها را شروع کرده باشند و نسل اندر نسل، بافتن همان «کار»، شاید هم تقریباً در همان «چاله»، تداوم یافته است.

همراه و همگام با زنان زرتشتی، همسایگان مسلمان آن‌ها هم به پارچه‌بافی می‌پرداخته‌اند. اما در طرح پارچه‌ها و رنگ آن‌ها تفاوتی در میان بوده است که به اختلافات فرهنگی و عقیدتی میان دو گروه باز می‌گردد. نه تنها موارد کاربرد و مصرف این دستباف‌ها در نزد این دو بخش از جامعه یکسان نبوده است، بلکه طرح و رنگ پارچه‌ها هم، هر یک اختصاص به خود همان گروه داشته است. از جمله آن که چادر زنان در نزد مسلمانان شهر یزد طرح و رنگی خاص داشت و از همین دستباف‌های خانگی تهیه می‌شد؛ و دیگر این که رنگ سیاه برای «پاجامه» و تنبان مردانه بیشتر رایج بود، برخلاف زرتشتیان که بیشتر رنگ سفید و روشن را در این موارد به کار می‌بردند. حتی روانداز و ملافه، و همچنین دستمال و چادرشب آن‌ها هم یکسان نبود، و البته خلاف زرتشتیان، این دستباف‌ها را در مواردی آیینی (بهرک ۳-۳، و ۲-۴-۳ از این کتاب)، بنابر سنتی همگانی و مبتنی بر رسومی شناخته و موصوف به کار نمی‌بردند.

در شهر یزد نیز البته «کاربافی» رواج داشته است، و همچنین در دهات و قصبات مسلمان‌نشین در آن حوالی. بافتن عبا‌هایی پشمی که به نام «چوخه» شهرت دارد، و دیگر انواع جامه‌های گرم برای زمستان، و نیز پارچه برای دوختن و تهیه لباس‌های مردانه، مثلاً در منشاد^۱، در خانه معمول بوده است (با سپاس از بی‌بی سادات مرتضوی^۲). در شهر یزد، به‌ویژه آن شکل از پارچه‌بافی را که مردان به آن می‌پرداختند، به نام «شعربافی»

۱- منشاد، روستایی واقع در کوه‌های نزدیک به تفت یزد است.

۲- بی‌بی سادات مرتضوی‌نژاد متولد سال ۱۳۲۰ در منشاد یزد است و سه فرزند دارد.

شهرت دارد و این سان پارچه را در بازار به فروش می‌رسانند. در نام «شعربافی» این هست که اکنون واژه «فراموشیده» و از یاد رفته‌ای است، اما باز مثلاً در شاهنامه فردوسی کاربرد آن را می‌بینیم (شاهنامه، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳):

پری‌روی گفت سپهد شنود	ز سر شعر گلنار بگشود زود
کمندى گشاد او ز سرو بلند	کس از مشک زان سان نپیچد کمند
بدو گفت بر تاز و بر کش میان	بر شیر بگشای و چنگ کیان
بگیر این سیه گیسو از یک سویم	ز بهر تو باید همی گیسویم

آشکارا پیدا است که همچنان که واژه «شعر» را برای پارچه امروزه در شهرتی عام نمی‌بینیم و فقط در شعرهای قدیمی و فرهنگ لغات، و نیز شاید که در گویش‌ها بتوان آن را یافت، خود «شعربافی» هم در نهایت تعطیل شده است و در نظام جدید اقتصادی جایگاهی مشهور و مشخص ندارد. به همین روال، با توجه به شرایط کنونی، چنان که خواهد آمد (بخش دوم کتاب)، «کاربافی» یا صنعت پارچه‌بافی زرتشتی، در دورانی بیش از نیم قرن گذشته، دستخوش توقف و زوالی قطعی شده است. امروزه دیگر آن رشته پیوسته از روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دیرینه‌سالی که بافتن پارچه را در خانه می‌طلبید، گسسته است و هیچ‌کدام از این‌ها آن‌سان برقرار و مستدام نیست که بافتن پارچه را در خانه، به سبک سنتی و قدیمی ایجاب کند. اینک، تقریباً به همان گونه که از کاربافی کرمانی تقریباً هیچ خاطره‌ای در اذهان باقی نمانده است، اسباب فراموشی و از یاد رفتن بازمانده‌های «کاروچاله» در یزد هم کاملاً فراهم است و این شواهد به روشنی به چشم می‌خورد. باورهای قدیمی برای کاررفت آیینی شمد هم به شکلی تازه در آمده است.

به‌رغم چنین فراموشی غریبی، اما می‌دانیم که رواج و رونق صنعت پارچه‌بافی در خانه‌های زرتشتیان، در دوران قدیم، بسیار بوده است و نه تنها تاجران و مسافرانی از مغرب زمین به ذکر دیدن کردن از دستاوردهای چنین هنری، و حضور منسوجات ابریشمین کار زنان زرتشتی در بازار پرداخته‌اند (۳-۶)، بلکه آثاری از آن را در «مثل‌ها» و قصه‌های قدیمی، در پیوند و پیوستاری با آیین‌های دیرینه و از یاد رفته هم گاهی

می‌شود به یاد آورد.

یکی از نشانه‌ها و سرنخ‌ها، در یک قصه کهن سال، با حضور و در کنار دختر شاه‌پریان است که «تیغ» و استخوان ماهی، و نه استخوان مرغ، و مرغ نذری و اهدایی برای مراسم سفره، در گلویش گیر کرده بود و در گوشه طاقچه یک خانه نشسته بود. زن تنبل خانه، قرار بوده است که در غیاب شوهر سفر کرده، همه پنبه‌ها را بریسد، و نخ‌ها را، که لابد بخشی از آن‌ها را هم شوهر، خودش پول داده و از بازار تهیه کرده، و یا زن تنبل خودش رشته بود، همه را ببافد و به‌صورت پارچه درآورد. اما تنبلی مجال نداد و چون خبر آمدن شوهرش رسید، پس تا آمدن شوهر، همه وقت باقی را زن بینوا ناچار رفت پشت دستگاه کاربافی، نشست در آن‌جا؛ تا تندوتند ببافد و کار را تمام کند. این شد که چون وقت حتی برای پختن نداشت، آش و «شولی» را که پخته بودند، برایش آوردند تا در همان «چاله» و پشت دستگاه، نشسته بخورد و ببافد. اما حتی وقتی نمانده بود و فرصتی نبود تا بافنده تنبل پارچه را آماده سازد این شد که «تنبلیک» می‌بافت و می‌خواند که:

شولی به سَرَم بریز که مجال خوردم نپس شو به دروازه رسید تنبون به «پایش» نرسید

دختر شاه‌پریون که در رَف^۱ پَسْکَم^۲ نشسته بود، این صحنه را دید. خنده‌اش گرفت و خندید. بر اثر آن خنده، استخوان یا «تیغ ماهی» که مدت‌ها بود در گلویش گیر کرده بود، از حلقش بیرون پرید و افتاد بیرون. آن وقت، دختر شاه‌پریون دلش به راه آمد و رحمت آورد و کمک کرد؛ معجزه کرد تا بر اثر کرامت و لطف او پارچه همگی، تماماً بافته شد و بافته شد، و همه‌اش آماده شد. شوهر که آمد، همه نخ‌ها و ریسمان‌ها شده بود پارچه بافته و آماده! شوهر حظ کرد و به مهارت و زرنگی و علاقمندی زنش به کار، و «کاردرستی» او آفرین گفت!

هرچند که این قصه ظاهراً بنابر شرایط و دانسته‌های کنونی، فقط یک شوخی قدیمی به‌نظر می‌رسد، و در تهران قدیم هم آن را نقل می‌کرده‌اند، اما در عین حال، رگه‌هایی تاریخی و اساطیری از پیوند صنعت خانگی دیرپای را با زن، و دیرندگی ارتباط کاربافی را با جنس زن می‌شود در آن دید. به‌ویژه حضور چهره اساطیری «دختر شاه‌پریان» و

۱- رف، طاقچه‌ای است که در اطراف اطاق و «پسکَم» و «صَفَه» و یا در دو طرف درب ورودی منازل ساخته می‌شده است.

۲- پسکَم یا صَفَه نام بخشی بزرگ و اصلی در معماری قدیمی خانه‌های یزد است که بخش بیرونی خانه را تشکیل می‌دهد.

حکم و ارادهٔ اعجازآفرین وی، نکتهٔ بارزی است. هنگامی که این قصهٔ کهن سال و اینک فراموشیده را نخست با رسم و آیین برگزاری سفرهٔ دختر شاه پریان در سنت کهن، در یک سوی، در نظر آوریم، و از سویی دیگر، به پیوند آن شخصیت اساطیری و آیینی با بافتن پارچه توجه کنیم، نکتهٔ تازه و غریبی به دست می‌آید و می‌بینیم که نسبتی میان صنعت و هنر بافندگی با قصهٔ دختر شاه پریان و آداب و آیین سفره کشیدن برای این شاه‌دخت اساطیر و افسانه‌های کهن برقرار است.

فزون‌تر این که در آن قصهٔ آیینی که در برگزاری سنتی کشیدن سفرهٔ دختر شاه پریان نقل می‌کنند یا به اصطلاح «می‌خوانند»، زنی که قهرمان اصلی داستان است، در حال نخ ریسیدن یا بافتن است که حوادث قصه آغاز می‌گردد. باز هم دو سه بار دیگر سخن از «دوکرسی» و پارچه و پیراهن می‌رود. به بیان دیگر، در شکل قدیمی و اصلی این قصهٔ دیرنده، بارها در شرح اعجاز دختر شاه پریان اشاره به رشتن و جامه و بافتن را می‌بینیم. سفرهٔ نذری برای دختر شاه پریان را در نواحی مختلفی از ایران هنوز هم رسم است که می‌کشند و آیین آن را برگزار می‌کنند. یکی از این مناطق به‌ویژه در خوزستان است، در شوشتر و در دزفول در کنار شوش کهن سال. هرگاه این پیشنهاد را بپذیریم که واژهٔ «پری» اصلاً و اساساً با parti (الههٔ بزرگ ایلام قدیم) در نسبت بوده است، آنگاه نخست منشأ و سرچشمهٔ بزرگ و اصلی هنر بافندگی را، بهرکم با سبک و سیاقی دیرپا در این دیار را خواهیم دید که به ایلام باز می‌گردد. دیگر این که، نقش «جامه و پیراهن» و گم شدن و پیدا شدن اعجازآمیز آن را در قصهٔ آیینی برای سفرهٔ دختر شاه پریان، و آثاری از «ریسندگی زن چوپان» را که در قصهٔ سفرهٔ دختر شاه پریان می‌آید، برایمان توجیه می‌شود، و حضور ریسندگی و «جامه» را در آن داستان اساطیری، به اصطلاح «معنی‌دار» (significant) و واجد معنایی تاریخی و اجتماعی با ریشه‌های ژرف خواهیم یافت. آنگاه سرنخی را به دست خواهیم آورد که دیرینگی و دیرندگی یک بخش و نیمهٔ بزرگ از صنعت پارچه‌بافی سنتی و کهن در این دیار را باز می‌نماید و آن را با یک زن ایزد عتیق از دوران ایلام باستانی گره می‌زند، و زنانه بودن این هنر خانگی آنگاه تأیید و توجیه می‌شود.

این پیوند بیشتر رؤیایی به نظر می‌رسد، و حتی اگر آن را با نقش «زن دوکریس» در

آثار ایلامی، و دیگر تصاویر و مجسمه‌های دیرینه‌سال با همین مضمون در قیاس ببینیم، و یا با داستان کرم‌هفت‌واد (مزدایور، داغ گل‌سرخ، ۱۳۸۳، صص ۲۰۹-۲۴۰) بسنجیم، باز هم هنوز قیاسی است سخت دور دست که دلایلی استوارتر را می‌طلبد.

اما یک رگه دیگر از قدمت در جزئیاتی رنگارنگ را بار دیگر در سنت «کاربافی» دیرینه‌سال ایرانی باز می‌یابیم که پیشینه زبانی دارد و به دوران ساسانیان، و زبان فارسی میانه می‌رسد. توضیح آن که پارچه حاصل از «کاربافی» را در دری زرتشتی yoma می‌خوانند که همان «جامه» است (تصویر شماره ۳). این کاربرد عام است و «یومه» نام قدیمی است برای این رقم پارچه. فزون‌تر آن است که بنابر آیینی کهن، به نیت بخشیدن پوشاکی بهشتی برای «روان درگذشتگان» (۳-۳)، و در سنت «شبگیره» می‌دادند و «یومه» نیز در چنین کاربردی، نام دیگر «شبگیره» است، به معنای «جامه»، البته، «جامه برای روان».



..... تصویر ۳: پارچه ساده و سپیدی که از آن برای «یومه» یا «شبگیره» استفاده می‌شده است.
(عکس از فرشاد سلامتی)

از سوی دیگر، نیز در کتاب فقهی کهنی، نگاشته در نیمه دوم عهد ساسانیان، همین کلمه «جامه» (پهلوی: āmag) را می‌بینیم که چنان به کار رفته است که معنای مطلق «پارچه» از آن برمی‌آید، و نه لباس و «جامه و پیراهن» در فارسی امروزی. در شاهنامه فردوسی هم نظیر آن هست: «یکی دست از جامه نأثرید». به رغم این‌ها، امروزه در گویش به‌دینان، واژه «یومه» برای «جامه و لباس»، به صورت مطلق، به کار نمی‌رود.

فزون‌تر آن که بررسی و تحقیق دربارهٔ سنت پارچه‌بافی خانگی و پارچه‌بافی سنتی زرتشتی، درحقیقت به مثابه یاد کردن از خاطراتی است که گم‌شده است و بر باد رفته. هیچ سند و مدرک نوشته‌ای دربارهٔ آن به‌دست نیامد و اگر نوشته‌ای هم راجع به این صنعت خانگی نوشته شده باشد، به‌دست ما نرسیده است.

گذشته از این، تعداد کسانی که آن طرزهای تولید خانگی را به یاد آورند؛ و در پی آن، طبعاً تعداد کسانی که در این هنر مهارت یافته و آنگاه به‌کار پرداخته باشند و آگاهی آن‌ها از این صنعت مرده، شایان توجه و چندان باشد که بر دانش ما در این‌باره فزونی بخشد، سخت اندک و ناچیز است. البته بی‌گمان جستجوی بیشتر احتمال دارد که ما را به یاوران بیشتری برساند و بتوانیم اطلاعاتی دیگر را بر این یافته‌های پژوهشی بیفزاییم؛ اما اینک با چنین محدودیت بزرگی روبه‌رو هستیم.

در چنین فضایی است که می‌باید دربارهٔ پارچه‌بافی سنتی زرتشتی در خانه‌ها و فراموشیدگی این صنعت قدیمی به جستجو و گفت‌وگو پرداخت. با گذشت زمان در یزد هنوز بیش از کرمان بقایای چنین صنعتی در دست مانده است.

پارچه‌بافی سنتی زرتشتی در یزد، صنعت خانگی و دیگری را نیز همپای و همراه با خود دارد، یعنی کاربافی سنتی در نزد مسلمانان در دیار. این‌سان فرآوردهٔ دستی و فانی در یزد و حوالی آن، آثار بیشتری از خود به یادگار دارد و گاهی نیز کسانی به نگاهداری، یا به نمایش درآوردن آن همت گماشته‌اند. مثلاً در استان یزد، در شهر میبد و کنار روستای شریف‌آباد اردکان، کارگاه‌هایی را برای دیدار گردشگران بر پا کرده‌اند که بیش‌وکم شکل سنتی کاربافی را به نمایش درمی‌آورد (تصویر شمارهٔ ۴).